

نقش فطرت در تکامل اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبائی و شهید مطهری

mariji44@bou.ac.ir

islamitanha@yahoo.com

hosseinasadimm1361@gmail.com

شمس‌الله مریجی / دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم

اصغر اسلامی‌تنها / استادیار علوم ارتباطات دانشگاه باقرالعلوم

حسین اسدی / کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۷

چکیده

فهم و تبیین تغییر و پویایی جوامع انسانی همواره مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی بوده است. پیرامون جهت‌تغییرات و دگرگونی جوامع و اینکه روند تغییرات جوامع چه سمت‌وسویی دارد، سه دیدگاه کلی تحت عنوان نظریه‌های تکاملی، دوری یا چرخشی و انحطاطی وجود دارد. نظریه‌های تکاملی مبنی بر پیشرفت و ترقی جوامع در طول تاریخ همواره درصدد تبیین هویت، علت، غایت و چگونگی تکامل اجتماعی با توجه به مبانی و پیش‌فرض‌های خود بوده‌اند. در این زمینه، این مقاله درصدد است با تأکید بر دیدگاه تکاملی علامه طباطبائی و شهید مطهری نسبت به تحولات اجتماعی، به بررسی و تبیین هویت، علت، غایت و چگونگی تکامل اجتماعی بپردازد. این پژوهش، از این جهت که بر آثار مکتوب علامه طباطبائی و شهید مطهری تمرکز کرده است، تحقیقی متن‌محور محسوب می‌شود. از این‌رو، روش این پژوهش تحلیل محتوای متن می‌باشد. علامه طباطبائی و شهید مطهری، با قرار دادن فطرت کمال‌طلب در کانون توجه خویش، معتقدند تکامل اجتماعی در نسبت با فطرت به‌عنوان امری ثابت و بدون تغییر در طول زمان فهم می‌گردد. فطرت دو نقش عمده در تکامل اجتماعی ایفا می‌کند: اول اینکه، فطرت به‌عنوان عاملی درونی و دینامیکی، علت اصلی تکامل جامعه محسوب می‌گردد. دوم اینکه، فطرت جامعه را هم از جهت ساختاری و هم از جهت ارزشی تکامل می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، تکامل، تکامل اجتماعی، علت تکامل اجتماعی، غایت تکامل اجتماعی.

فهم و تبیین تغییر و پویایی جوامع انسانی همواره مطلوب نظر جامعه‌شناسان بوده و پیوسته در کانون توجه آنان قرار داشته است. این بحث در جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ مورد تأمل و دقت جدی قرار گرفته است. تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی را می‌توان به صورت ایستا که نوعی نگرش جزءنگرانه و کوتاه‌مدت به تغییرات اجتماعی است، و نیز به صورت پویا که نوعی نگرش کل‌گرایانه و بلندمدت به تغییرات اجتماعی است، مورد مطالعه قرار داد. در نگرش پویا به تغییرات اجتماعی که مبنای تحقیق حاضر است، تغییرات جوامع، نه به صورت پدیده‌ای جزئی و زمان‌مند، بلکه به صورت یک فرایند در نظر گرفته می‌شود که طی آن، تغییرات جوامع از نقطه‌ای آغاز شده و تحت تأثیر عوامل گوناگونی، با پیروی از الگو و خط‌سیر مشخصی، در نهایت به غایت و مقصد می‌رسد. پیرامون جهت تغییرات دگرگونی‌های جوامع و اینکه روند تحولات جامعه به چه صورت خواهد بود، سه دیدگاه کلی تحت عنوان نظریات تکاملی، دوری یا چرخشی و انحطاطی شکل گرفته است. نظریات تکاملی جامعه، به‌طور کلی بر این باور هستند که جوامع به تدریج و پس از گذشتن از مراحل به پیشرفت و رشد می‌رسند. از سوی دیگر، نظریات دوری یا چرخشی بر این باور هستند که جوامع پس از طی یک سیر صعودی و ترقی از جهات گوناگون، دوباره به نقطه اولیه و جایی که از آنجا شروع کرده بودند، باز می‌گردند. همچنین نظریات انحطاطی معتقدند جوامع سیر نزولی را طی کرده و رشد و تکامل در جوامع اتفاق نمی‌افتد. با این وجود، از این جهت که نظریات تکاملی از استقبال بیشتری در میان اندیشمندان برخوردار بوده و نتایج و پیامدهای حاصله از این نظرات نقش مؤثری در خوش‌بینی نسبت به آینده و ترویج روحیه امید در میان انسان‌ها دارد، بررسی این بُعد اهمیت و ضرورت مضاعف می‌یابد. بنیادی‌ترین پرسش در مورد تکامل اجتماعی، این است که علت به وجود آورنده تکامل اجتماعی چیست؟ و اینکه غایت و نهایت تکامل اجتماعی چیست؟ دو رویکرد کلی تکامل‌گرایی و ماتریالیسم تاریخی در پاسخ به این پرسش در میان اندیشمندان غربی شکل گرفته است که هر یک به نوعی چرایی و غایت تکامل اجتماعی را توضیح و تبیین کرده‌اند. آنچه حائز اهمیت است، این نکته می‌باشد که با وجود همه اختلافات و جهت‌گیری‌های متفاوت میان این دو رویکرد، ماده‌انگاری به‌عنوان یکی از مبانی فلسفی مورد پذیرش هر دو دیدگاه می‌باشد. نتیجه چنین رویکردی، تقلیل انسان و واقعیت اجتماعی به سطوح مادی و غیرمقدس و نادیده گرفتن سطوح مقدس و معنوی انسان و واقعیت اجتماعی می‌باشد.

در این میان، رویکرد دیگری در تناقض آشکار با رویکردهای نامبرده با بهره‌گیری از فلسفه اسلامی، از میان عوامل گوناگون تأثیرگذار بر تکامل جامعه به فطرت انسان به‌عنوان عاملی دینامیکی و بدون تغییر در طول تاریخ و معطوف به معنا، نقش محوری داده و معتقد است: فطرت از این نظر که علت ایجادکننده تکامل اجتماعی است و همچنین، غایت تکامل اجتماعی را تعیین می‌کند، دو نقش عمده در تکامل اجتماعی ایفا می‌نماید. روش پژوهش، تحلیل محتوای متن است؛ یعنی اطلاعات مورد نیاز تحقیق از طریق مطالعه آثار مکتوب علامه طباطبائی و شهید مطهری به‌دست آمده است. بدین منظور، ابتدا کتاب‌شناسی کامل از آثار علامه طباطبائی و استاد مطهری در خصوص مسئله این نوشتار صورت گرفته است. پس از آن به مطالعه تفصیلی و فیش‌برداری آثار مهم و مرتبط

پرداخته شد. در نهایت، برای فهم دقیق متون و استخراج دقیق محتوای آن، از سه تکنیک خلاصه کردن محتوا، تحلیل محتوای تفسیری و تحلیل محتوای ساختاری استفاده شده است.

با این حال، در این مقاله به‌طور مشخص درصدد پاسخگویی به این سؤال هستیم که نقش فطرت در تکامل اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبائی و استاد مطهری چیست؟

چیستی فطرت و ویژگی‌های آن

«فطرت» از نظر لغوی، از ماده «فطر» به‌معنای «و الفطر الشق طولاً» شکافتن چیزی در طول است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۸۲). ابن‌منظور نیز بیان می‌کند: «فَطَرَ» به‌معنای خلقت است و فطرت ابتدا و اختراع است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۵). در اصطلاح برای فطرت معنای متفاوتی مطرح گردیده است. از جمله:

«فطرت، یعنی حالت خاص و نوع خاصی از آفرینش. مثل لغت «جلسه» و «رکبه» که نوع خاصی از نشستن و ایستادن است» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۴۵۵). «فطرت، به‌معنای سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری؛ یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان‌ها باشد» (جوادی‌آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۴). ویژگی فطرت این است که با بیش شهودی نسبت به هستی محض و کمال نامحدود همراه است. فطرت انسانی، مطلق‌بینی علمی و مطلق‌خواهی عملی است (همان، ص ۲۴-۲۵). «فطرت، یک سلسله‌امور روانی خدادادی است که در میان همه آدمیان مشترک است و هر یک از آنان اقتضائاتی خاص دارند» (مصباح‌بزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۸).

با توجه به معنای اصطلاحی فطرت، می‌توان دو معنای عام و خاص برای فطرت در نظر گرفت: اول اینکه، فطرت را عبارت از نوع خاصی از آفرینش در نظر بگیریم؛ آفرینشی که ابداعی و ابتدایی باشد. در این صورت فطرت، شامل طبیعت و غریزه نیز می‌شود. دوم که معنای محدودتری است، فطرت را عبارت از کشش و میل انسان به کمال مطلق بدانیم (جوادی‌آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۷). در این تحقیق مراد از فطرت، فطرت در معنای خاص آن می‌باشد.

فطرت در معنای خاص، دارای سه ویژگی عمده است:

- مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۱۴)؛
- در عموم افراد وجود دارد و همه انسان‌ها از آن برخوردارند (همان، ج ۱۵، ص ۱۴۶).
- تبدیل و یا تحویل‌پذیر نیست (همان؛ ص ۱۴۵؛ جوادی‌آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۶).

هستی جامعه

«جامعه» از این جهت که ترکیبی از افراد به‌شمار می‌رود، همواره با این پرسش مواجه بوده که حقیقت جامعه چگونه حقیقتی است. در همین راستا، دو دیدگاه عمده از سوی اندیشمندان این علم مطرح شده است: اول رویکرد رئالیستی یا حقیقی و دیگری، رویکرد برساخت‌گرا یا اعتباری. رویکرد رئالیستی به هستی جامعه بر این باور است که بر اثر ترکیب افراد جامعه و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر، پدیده‌ای جدیدی موجود شده است که قابل تقلیل به افراد نیست. از سوی دیگر،

رویکرد برساخت‌گرا بر این فرض استوار است که واقعیت جدیدی بر اثر تأثیر و تأثر افراد جامعه بر یکدیگر به وجود نمی‌آید (پارسایان، ۱۳۹۵، ص ۱۱۸). علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری در زمره اندیشمندانی هستند که به ترکیب حقیقی جامعه باور دارند. مطابق این دیدگاه، بر اثر ترکیب افراد جامعه و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر، پدیده جدیدی ایجاد می‌گردد که قابل تقلیل به افراد نیست و دارای اراده، خواست، هویت و عزم مختص به خود است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۱-۱۵۳؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۴۰). بنابراین، مطابق این دیدگاه می‌توان جامعه را همچون پدیده‌ای مستقل در نظر گرفت و از ویژگی‌ها، شرایط و قوانین حاکم بر آن بحث کرد. این دیدگاه با وجود اینکه ترکیب افراد جامعه را حقیقی می‌داند، اما برای افراد نیز استقلال قائل است. افراد در جامعه اختیار خود را از دست نمی‌دهند و می‌توانند به گونه‌ای فعال در مقابل جامعه اقدام به کنش نمایند (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۴۵).

کیفیت ارتباط فرد و جامعه (عاملیت و ساختار)

مطابق دیدگاه علامه طباطبائی و استاد مطهری، هم فرد (عاملیت) استقلال می‌یابد و هم جامعه (ساختار) استقلال دارد. از این جهت مشابه دیدگاه تلفیق‌گرا در میان اندیشمندان جامعه‌شناسی است. با این حال، نباید تصور کرد دیدگاه ایشان از همه جهات همانند دیدگاه جامعه‌شناسان تلفیق‌گرا می‌باشد. به باور علامه طباطبائی و استاد مطهری افراد پیش از ورود به جامعه دارای یک سرمایه فطری و اکتسابی از طبیعت می‌باشند: «افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به «روح جمعی» تعبیر می‌شود، می‌یابند» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۷۹۸).

بنابراین، انسان‌ها پیش از ورود به جامعه، هستی و ماهیت ویژه خود را یافته‌اند و این‌گونه نیست که پس از ورود به جامعه هستی و ماهیت انسانی یابند و مهم‌تر اینکه، هستی و ماهیت ویژه انسان‌ها به گونه‌ای است که گرایش و میل به غایت و هدف معینی دارد. به عبارت دیگر، انسان‌ها بدون پیش‌فرض وارد جامعه نمی‌شوند، بلکه با جهت‌گیری معین و از پیش تعیین شده‌ای که تحت عنوان «فطرت» از آن یاد می‌شود، وارد عرصه جامعه می‌گردند. از سوی دیگر، در این دیدگاه علی‌رغم استقلال جامعه، جامعه به‌منزله وسیله و ابزاری است که افراد توسط آن به اهداف خویش دست می‌یابند.

نوع انسان برای اینکه به کمال لایق خود که استعداد رسیدن به آن را دارد برسد، گرایش اجتماعی دارد و زمینه روح جمعی را فراهم می‌کند. روح جمعی خود به‌منزله وسیله‌ای است که نوع انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. علی‌هذا این نوعیت انسان است که مسیر روح جمعی را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، روح جمعی نیز به نوبه خود در خدمت فطرت انسانی است. فطرت انسانی تا انسان باقی است، به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد. پس تکیه‌گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر فطرت انسانی انسان است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۶۰).

بنابراین، برخلاف دیدگاه جامعه‌شناسان تلفیق‌گرا که مطابق آن افراد در درون جامعه به انجام عمل همسو با جامعه مبادرت می‌نمایند، نه خارج از آن؛ در دیدگاه علامه طباطبائی و استاد مطهری، سرآغاز ایجاد تحول فرد است، نه جامعه (جمشیدیها و فصیحی، ۱۳۹۰).

چیستی تکامل اجتماعی

مباحث مفهوم‌شناسی، پیش‌شرط ورود به هر بحثی است. در این زمینه، پیش از ورود به مبحث تکامل اجتماعی، ابتدا واژه «تکامل» و سپس، «تکامل اجتماعی» مورد تبیین و تفسیر قرار خواهد گرفت.

«تکامل» (Evolution) در معنایی عام، بر این نکته تکیه دارد که یک پدیده یا بخش‌هایی از اجزای آن، دستخوش تحولات پایدار و فزاینده گردد و در این روند، پدیده موردنظر به تدریج، به رشد و پیشرفت برسد. مفهوم واژه «تکامل»، دارای سه مقوله است: اول اینکه در مورد پدیده‌هایی به کار می‌رود که متحول می‌باشند و ثابت نیستند. دوم اینکه، پدیده موردنظر ضمن تغییر و دگرگونی، باید جوهر اولیه و ذات خود را حفظ نماید (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۲۵۸). سوم اینکه، اشاره به نوعی ارتقا و تعالی دارد (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۶ ص ۱۷۰). به این معنا که صورت نوعی جدیدی که پدیده متحول ضمن تحول کسب می‌نماید، نسبت به صورت قبلی از کیفیت بهتر و مترقی‌تری برخوردار است.

اگرچه خصیصه سوم، از سوی برخی اندیشمندان مورد انکار واقع شده و از این جهت «تطور»^۱ را معادل مناسب‌تری برای «Evolution» در نظر گرفته‌اند (توسلی، ۱۳۷۶، ص ۸۳)، با این حال به دو دلیل به نظر می‌رسد اولاً، «تکامل» معادل مناسب‌تری برای «Evolution» باشد و ثانیاً، مفهوم ارتقا و بهبود در آن نهفته باشد. علت این دیدگاه اولاً، به این دلیل است که علمای زیست‌شناسی تکاملی، خود در تعریف «Evolution» و معنا و حدود و ثغور دلالت‌ها و لوازم آن، اختلاف‌نظر دارند و در تحلیل سخنان ایشان مشخص می‌گردد که «Evolution» دلالتی بیش از معنای پیدایش نوعی از نوع دیگر دارد. ثانیاً، بالملازمه معلوم می‌شود که «Evolution» صرف فراگشت نیست، بلکه مطابق تعاریفی که علمای زیست‌شناسی تکاملی بیان کرده‌اند، نوع جدید و نوپدید، برحسب شرایط زیستی موجود در فرایند «Evolution»، صورتی از ارتقا و کمال بیولوژیکی هم نسبت به نوع قبلی و مادر خود دارد (خاتمی، ۱۳۹۶، ص ۳۱-۳۳).

دو روش مطالعه جامعه

اگوست کنت، برای اولین بار جامعه‌شناسی را به دو بخش عمده تقسیم کرد: ۱. جامعه‌شناسی استاتیک (ایستا)؛ ۲. جامعه‌شناسی دینامیک (پویا). موضوع مورد مطالعه جامعه‌شناسی استاتیک نظم حاکم بر جامعه است و بعکس، موضوع جامعه‌شناسی دینامیک، مطالعه روند تغییرات حاکم بر جامعه است، یعنی مطالعه تحول جوامع از ورای تاریخ بشریت (روشه، ۱۳۷۰، ص ۶-۷). مطابق رویکرد دوم، تغییرات اجتماعی همچون یک روند و جریان پیوسته در نظر گرفته می‌شود که از نقطه‌ای شروع شده و پس از پیمودن مراحل در نهایت به مقصدی خواهد رسید. به عبارت دیگر، جامعه در طول تحولات با همه صورت‌بندی‌ها، شکل‌ها و کم و کیف متفاوتی که از خود نشان می‌دهد، به‌مثابه موجودی واحد در نظر گرفته می‌شود و از لوازم، شرایط و قوانین آن بحث می‌گردد. از این‌رو، زمان در این رویکرد ظرف تحقق جامعه نیست، بلکه بُعدی از ابعاد جامعه محسوب می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۷۸). آنچه در این مقاله مورد نظر است، رویکرد دوم است.

چنانچه روند تحولات جامعه را به صورت پویا مورد مطالعه قرار دهیم، می‌توان سه الگوی کلی تکاملی، دوری یا چرخشی و انحطاطی را در آن شناسایی کرد. برای اینکه روند تحولات جامعه متصف به تکاملی گردد، باید سه مقوله موجود در معنای تکامل، در آن قابل ردیابی باشد. تغییر و تحول جامعه، به‌عنوان امری آشکار و عینی مورد پذیرش همه

اندیشمندان قرار گرفته است. حفظ جوهر اولیه در مورد جامعه، موضوعی است که با ابهامات و سؤالات متعددی مواجه است. علامه طباطبائی و استاد مطهری، بر اساس اینکه برای جامعه حقیقت مستقلی قائل هستند و نیز اصول فلسفی همچون «حرکت جوهری» و «امکان استعدادی» را برای جامعه در نظر گرفته‌اند، حفظ جوهر اولیه را برای جامعه مفروض می‌گیرند (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۶ ص ۷۲۷-۷۳۴). برای اینکه بتوان مقوله ارتقا و تعالی را در مورد جامعه بررسی کرد، نیازمند تعیین معیار و ملاکی هستیم که به واسطه آن، مشخص گردد به چه علت صورت‌بندی‌های بعدی جامعه نسبت به صورت‌های قبلی متریقی‌تر و پیشرفته‌تر است. به‌عنوان نمونه، انسجام اجتماعی که از سوی دورکیم و یا عقلانیت که از سوی وبر مطرح شده است، بیانگر این موضوع است که صورت‌بندی‌های مختلف جامعه هر چه از نظر انسجام اجتماعی و یا عقلانیت پیش رفته است، جامعه نیز تکامل یافته‌تر گردیده است. استاد مطهری، معیار آزادی را برای شناسایی ترقی و کمال جامعه مطرح می‌کنند. از نظر ایشان، این آزادی سه مؤلفه دارد: آزادی از محکومیت طبیعت، آزادی از محکومیت انسان‌های دیگر و آزادی از محکومیت انگیزه‌های درونی خود (همان، ج ۱۵، ص ۲۰۱-۲۰۲). از این منظر، هر چه جامعه از حیث آزادی ارتقا یافته باشد، تکامل یافته‌تر است.

با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت: علامه طباطبائی و استاد مطهری با فرض وجود حقیقی جامعه، تکامل اجتماعی را عبارت می‌دانند از: مجموعه تحولات جامعه که در یک جریان و روند پیوسته به‌تدریج بر اندوخته‌ها و ظرفیت‌های آن افزوده می‌شود.

تبیین نقش فطرت در تکامل اجتماعی

پیش از اینکه نقش فطرت در تکامل اجتماعی بیان گردد، ضروری است که جایگاه فطرت و تکامل اجتماعی در منظومه فکری علامه طباطبائی و استاد مطهری روشن گردد. تبیین این موضوع از این جهت که نقش بسزایی در فهم اندیشه ایشان نسبت به نقش فطرت در تکامل اجتماعی دارد، ضروری دانسته شده است.

از نظر شهید مطهری انسان دارای دو گونه تکامل است: **تکامل زیستی**: مراد از این نوع تکامل، این است که جریان طبیعت بدون دخالت و اراده انسان آن را به وجود آورده است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۵۰۹). انسان در اثر این حرکت جوهری طبیعت، علاوه بر تمایل‌ها و نیازهای زیستی و مادی همچون حیوانات، دارای یک مجموعه کشش‌ها و گرایش‌های فطری همانند حقیقت‌طلبی، خیرخواهی، زیبایی‌طلبی و پرستش نیز گردیده است (همان، ج ۱۳، ص ۷۸۷). مهم‌ترین خصیصه‌ای که انسان بر اثر این تکامل یافته است، گرایش فطری به کمال مطلق است.

تکامل اجتماعی: در این نوع تکامل، برخلاف قسم قبلی، انسان با آگاهی و اراده خود، کمالات خویش را کسب می‌کند و از این جهت این تکامل، تکاملی اکتسابی است (همان، ج ۲۵، ص ۵۰۹). انسان‌ها که در اثر تکامل زیستی واجد یک مجموعه تمایل‌های مادی و گرایش‌های فطری به صورت بالقوه شده‌اند، در تکامل اجتماعی سعی می‌کنند با آگاهی و اراده خود این تمایل‌ها و گرایش‌ها را فعلیت بخشند.

در حقیقت، انسان به دلیل تکامل نوع اول، خصیصه و ویژگی می‌یابد که بر اثر آن، امکان تکامل نوع دوم برای او فراهم می‌شود. این ویژگی، مخصوص انسان بوده و هیچ‌یک از موجودات دیگر نمی‌توانند چنین تکامل اکتسابی داشته باشند. اگر بخواهیم این موضوع را بر اساس فلسفه ملاصدرا توضیح دهیم، باید گفت: انسان بر اثر حرکت جوهری طبیعت به موجودی تبدیل شده است که میان وجود (تمایل‌های مادی و گرایش‌های فطری بالقوه) و ماهیتش (تمایل‌ها و گرایش‌های فعلیت یافته و به تعبیری شخصیت انسان)، فاصله داشته است (جمشیدی، ۱۳۹۳، ص ۸۶). انسان‌ها بر اساس آگاهی و اراده خویش و با واسطه قرار دادن و استعانت از جامعه، ماهیت خود را شکل می‌دهند. از این منظر، تکامل اجتماعی هم وجودی وابسته به انسان‌ها می‌یابد و هم به نوعی حکایت‌گر شخصیت انسان‌ها می‌باشد.

پس از تبیین جایگاه فطرت و تکامل اجتماعی، باید گفت: نقش فطرت در تکامل اجتماعی از دو جهت قابل بررسی است: اول، علت تکامل اجتماعی و دوم، غایت تکامل اجتماعی. چنانچه بیان شد، تکامل اجتماعی به‌مثابه یک فرایند پیوسته تکاملی است و از این جهت، همواره دو پرسش بنیادی در مورد آن مطرح است: اول اینکه، چه علتی منجر به روند تکاملی جامعه می‌گردد؟ دوم اینکه، غایت و مقصد این روند تکاملی چیست؟

علامه طباطبائی و استاد مطهری معتقدند: فطرت دو نقش عمده در تکامل اجتماعی دارد: اول اینکه، فطرت علت تکامل اجتماعی محسوب می‌گردد. دوم اینکه، فطرت تعیین‌کننده غایت تکامل اجتماعی است. در ادامه، به تفصیل در مورد هر یک صحبت خواهد شد.

فطرت علت تکامل اجتماعی

فهم روشن و عمیق از علت تکامل اجتماعی در گرو تبیین دو مؤلفه است. اول از این جهت که هر تکاملی، نوعی تغییر است. باید تبیین کرد که چه عاملی موجب ایجاد تغییر در جامعه می‌گردد و جامعه را از شکلی به شکل دیگر درمی‌آورد. دوم از این حیث که تکامل بر روند جهت‌دار، منظم و رو به پیشرفت تغییرات اجتماعی دلالت دارد، باید علتی که این نظم جهت‌دار را شکل می‌دهد، تبیین گردد.

در بخش اول که رویکردی ایستا و جزءنگرانه است، به دنبال تبیین عواملی همچون تکنولوژی، جمعیت، ارزش‌های فرهنگی هستیم که به‌طور مستقیم و بی‌واسطه بر جامعه تأثیر گذاشته، آن را تغییر می‌دهد. در بخش دوم که رویکردی پویا و کل‌نگرانه است، به دنبال تبیین اینکه چه علتی موجب شده روند تغییرات جوامع، با پیروی از الگویی منظم، جهتی تکاملی و رو به پیشرفت به خود بگیرد. علت در اینجا که گاهی تحت عنوان مکانیسم یا سازوکار علی از آن یاد می‌شود، باید توضیح‌دهنده چگونگی سیر تکاملی جوامع باشد. به عبارت دیگر، علت در این تلقی باید توضیح دهد چگونه جامعه در روند تحولات خود صورت‌بندی‌های جدیدی که به دست می‌آورد، نسبت به صورت‌بندی‌های گذشته آن، برتر، پیشرفته‌تر و مرفی‌تر است. به‌عنوان نمونه، زمانی که از انتخاب طبیعی به‌عنوان علت تکامل اجتماعی بحث می‌شود، در حقیقت به دنبال این هستیم تا اثبات کنیم جوامع پیچیده‌تر از آن جهت که قدرت انطباق با محیط در آنها بیشتر است، ارزش بقای بیشتری یافته و در نتیجه، نسبت به جوامع ساده‌تر تکامل یافته‌تر می‌باشند. بنابراین، از این منظر عواملی همچون تکنولوژی، جمعیت و یا ارزش‌های فرهنگی تا زمانی که به

این علت‌ها منتسب نشوند، توانایی توضیح روند تکامل جامعه را ندارند.

چنین تفکیکی میان دو نوع تلقی از علت تغییر جوامع از نکات ابتکاری است که استاد مطهری به آن توجه داشته است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۱۰؛ فولادی و دهقانیان، ۱۳۹۳، ص ۲۲). آنچه در این مقاله به دنبال بررسی و تبیین آن هستیم، تلقی دوم از علت تکامل اجتماعی است.

به‌طور کلی، دو رویکرد در اندیشه اجتماعی غربی در مورد توضیح علت تکامل اجتماعی متأثر از فلسفه دیالکتیکی هگل و فلسفه تکاملی داروین مطرح گردیده است (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۶۸۲). رویکرد تضاد دیالکتیکی که از سوی مارکس پذیرفته شده است، قائل به وجود نیرویی در پدیده‌ها برای ایجاد تغییر در خودشان طی روند گذار از تز (وضعیت اولیه) به آنتی تز (وضعیت مخالف) از طریق سنتز، (ترکیب دو حالت نخست) برای ایجاد یک تز (وضعیت جدید) می‌باشد. چنین توسعه دیالکتیکی بر پویایی نیروهای ایجادکننده دگرگونی و تکامل در پدیده تأکید دارد (کینلاک، ۱۳۹۳، ص ۱۱۸). براین اساس، مارکس نحوه تکامل جامعه را بدین‌گونه تبیین می‌کند که هر جامعه‌ای بر مبنای یک شالوده اقتصادی یا زیرساخت استوار است که تغییر در آن منجر به تغییراتی در روساخت - نهادهای سیاسی، حقوقی و فرهنگی می‌گردد (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۶۸۶). به عبارت دیگر، مارکس بر این ایده محوری تأکید می‌کند که جامعه در «شرایط مادی حیات ریشه دارد» و توسعه زیرساختار اقتصادی از طریق تلاش افراد برای تأمین نیازهای اساسی خود، روساخت‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی را تعیین می‌کند. برهمکنش دیالکتیکی بین زیرساختار اقتصادی و روساختار هنجاری طی چند مرحله تکاملی، جامعه را به جلو هدایت می‌کند (کینلاک، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷). با این حال، مهم‌ترین تغییرات از طریق تنش‌ها، برخوردها و تنازعات رخ می‌دهد. تغییراتی که در نیروهای تولید رخ می‌دهد، تنش‌هایی در سایر نهادهای روساخت پدید می‌آورد و هر چه این تنش‌ها شدیدتر می‌شوند، فشار در جهت دگرگونی کلی جامعه بیشتر می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۶۸۷).

فلسفه تکاملی داروین مبتنی بر این فرض است که تکامل موجودات از ساده به پیچیده بر اساس انتخاب طبیعی قابل توضیح است؛ به این معنا که توانایی موجودات زنده پیچیده‌تر برای انطباق با محیطشان و زنده ماندن به مراتب بیشتر از موجودات ساده‌تر است. از این لحاظ، در مقایسه با انواع ساده‌تر ارزش بقای بیشتری دارد (همان، ص ۶۸۴). این ایده از سوی اندیشمندانی همچون کنت، اسپنسر، دورکیم و پارسونز که دیدگاه کارکردگرایی ساختاری نسبت به جامعه دارند و نیز از سوی وبر که دیدگاه تفهمی نسبت به جامعه دارد، در مورد علت تکامل جوامع به کار گرفته شده است. مطابق دیدگاه کارکردگرایی - ساختاری تکامل اجتماعی همانند تکامل زیستی در نظر گرفته می‌شود (همان، ص ۶۸۳)؛ به این معنا که در این تلقی جامعه همچون یک ارگانیسم دارای یک «ساخت» در نظر گرفته می‌شود. مراد ایشان از «ساخت» در این نظریه‌ها، در نظر گرفتن جامعه به‌عنوان نظامی متشکل از اجزای به هم پیوسته و منسجم است (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۳۶). این ایده محوری، متأثر از نگرش رئالیستی ایشان نسبت به جامعه مبتنی بر استقلال واقعیت اجتماعی از مشاهده‌گر و افراد شکل گرفته است (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۳۴۳). با توجه به نگرش این اندیشمندان نسبت به جامعه، ایشان سعی کرده‌اند پیچیدگی فزاینده جوامع را در طول تاریخ در ابعادی همچون

کثرت نهادهای اجتماعی، افزایش و پیچیدگی نقش‌ها، رشد تکنولوژی، تعدد نظام‌های اعتقادی و ارزشی، بر اساس انطباق با محیط توضیح دهند. به‌عنوان نمونه، افزایش جمعیت به‌عنوان مؤلفه‌ای مؤثر در ساختارهای اجتماعی موجب برهم خوردن توازن و تعادل موجود در جامعه می‌گردد. جامعه در جهت انطباق با محیط، تغییرات ساختاری دیگری در سایر بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایجاد می‌کند. یکی از عمده‌ترین این تغییرات، تقسیم کار است که منجر به افزایش نهادها و بخش‌های جامعه شده و این موضوع به‌نوبه خود تغییر سایر بخش‌های اقتصادی و فرهنگی جامعه را در پی خواهد داشت. در نهایت، منجر به پیچیدگی بیشتر جامعه خواهد شد. ویر نیز در جهت توضیح تکاملی بودن کنش‌های اجتماعی، همسو با اسپنسر به اصل انتخاب طبیعی روی آورده است. در اثر رقابت بین انواع ارزش‌های دموکراتیک و خشونت‌طلبانه و همچنین ارزش‌های سنتی و کاریزماتیک تحت تأثیر ساختار فرصت‌ها، تکامل صورت‌های عقلانی‌تر کنش اجتماعی اتفاق می‌افتد که از کارآمدی بالاتر نسبت به سایر انواع کنش برخوردارند (کینلاک، ۱۳۹۳، ص ۱۵۲-۱۵۴).

استاد شهید مطهری، ضمن نقد دو رویکرد مسلط بر اندیشه غرب، نظریه دیگری در جهت تبیین علت تکامل اجتماعی مبتنی بر اندیشه فلسفه اسلامی مطرح می‌کند. این نظریه، در رویکردی متفاوت از جهت مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی با رویکردهای قبلی، تفسیری منسجم و همه‌جانبه، از چگونگی علت تکامل جامعه ارائه می‌دهد.

استاد مطهری، با هدف انتقاد به دو رویکرد مسلط در فلسفه غرب، بحث خود را با این سؤال کلیدی آغاز می‌کند که چرا جوامع انسانی بر خلاف اجتماع حیوانی مثل زنبور عسل یا موربانه که در طول تاریخ ثابت مانده‌اند، دچار تکامل شده است؟ (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۷۸۴). از این نظر، آنچه در دو رویکرد غربی مبتنی بر تضاد درونی اشیا و یا انتخاب طبیعی مطرح گردیده است؛ صرفاً دامنه تبیین‌کنندگی آن در حد تفسیر پویایی و تحول جهان طبیعت است و از تفسیر علت تکامل جامعه انسانی قاصر می‌باشد.

اندیشمندان غربی در جهت اثبات خودسامان بودن تغییرات طبیعی و اجتماعی سعی کرده‌اند با اتخاذ دو رویکرد تضاد دیالکتیکی و انتخاب طبیعی، علت تکامل جامعه را به گونه‌ای تبیین کنند که کاملاً مادی بوده و هیچ نوع گزاره غایت‌شناسانه و غیرمادی در آن به کار نرفته باشد. با این حال، همواره متهم به مفروض پنداشتن نوعی گزاره غایت‌شناسانه غیرمادی در استدلال خود شده‌اند (همان، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۴؛ بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۹).

به اعتقاد علامه طباطبائی و شهید مطهری، آنچه علت تکامل اجتماعی محسوب می‌گردد و روند صورت‌بندی‌های اجتماعی تکاملی می‌نماید، فطرت است. «فطرت» در اینجا، در معنای خاص آن به‌معنای گرایش به کمال مطلق مورد نظر است. چنانچه توضیح داده شد، جامعه در این دیدگاه اگرچه وجودی مستقل دارد، با این حال این استقلال نسبی است. به این معنا که جامعه برخلاف انسان که در احکام و قوانین وجودی وابسته به جامعه نیست، در برخی احکام و قوانین وجودی خود همچون ماهیت و چیستی، علت و غایت تحول وابسته به انسان است. استاد مطهری این نسبت میان انسان و جامعه را در غالب تأثیر متقابل انسان و کار به این صورت توضیح می‌دهد:

انسان، هم سازنده کار است و هم ساخته شده او، و این امتیاز خاص انسان است - که هیچ موجودی دیگر با او در این جهت شریک نیست - و از نوع خاص آفرینش الهی او سرچشمه می‌گیرد. ولی سازندگی انسان نسبت به کار، سازندگی ایجابی و ایجابی است، اما سازندگی کار نسبت به انسان سازندگی «اعدادی» است؛ یعنی انسان واقعاً کار خویش را خلق می‌کند اما کار واقعاً انسان را خلق نمی‌کند، بلکه کار و ممارست و تکرار عمل زمینه خلق شدن انسان را از درون فراهم می‌کند و همواره آنجا که رابطه متقابل دو شیء، از یک طرف «ایجابی» و «ایجابی» است و از سوی دیگر، «اعدادی» و «امکانی»، تقدم با طرف ایجابی و ایجابی است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸).

براین اساس، ایشان جامعه را به منزله ابزار و وسیله‌ای در خدمت فطرت انسانی می‌داند که موجب فعلیت یافتن کمالات بالقوه نهفته در آن می‌گردد. از این رو، به اعتقاد ایشان انسان در اثر تعامل متقابل با جامعه پرورش می‌یابد نه اینکه ساخته شود (همان، ج ۲۴، ص ۴۲۲). انسان که فطرتی کمال طلب دارد، در جهت رسیدن به کمالات خود با واسطه قرار دادن جامعه و اتحادی که با صورت نوعی جامعه برقرار می‌کند، کمالات بالقوه خویش را فعلیت می‌دهد. با این حال، فطرت انسانی که کمال طلب است، به کمالات تحصیل شده قانع نبوده و سعی می‌کند کمالاتی با نقص و کاستی کمتر را تحصیل نماید. از این رو، سعی می‌کند با تغییر صورت‌بندی جامعه در بخش‌های مختلف همچون ساخت اقتصادی، ساخت اجتماعی و فرهنگ و جایگزین کردن صورت‌بندی کامل‌تر، کمالات بالاتری را تحصیل نماید. «بنابراین راز تکامل اجتماعی را باید در فطرت انسان جست‌وجو کرد. اینکه انسان بر حسب فطرت خودش کمال‌جو است و در کمال‌جویی خودش حد یقف ندارد. این علت اصلی تکامل اجتماعی است» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۷۸۷).

این نیرو که مستند به خلقت ویژه انسان است، از درون انسان جوشیده و به‌گونه‌ای آگاهانه و ارادی، اقدام به تغییر و ارتقای جامعه می‌کند. بنابراین، انسان بر پایه فطرت کمال طلب خود، اقدام به تغییر جامعه می‌کند و سپس، با تکامل جامعه در سطحی بالاتر و تعاملی که با آن ایجاد می‌کند، خود را نیز که با مفاهیم شخصیت و یا شاکله قابل شناسایی است، تکامل می‌بخشد. این روند به صورت ممتد در طول تاریخ ادامه داشته و موجب تکامل انسان و به تبع آن، تکامل صورت‌های اجتماعی شده است.

نکته قابل توجه اینکه، تأکید علامه طباطبائی و استاد مطهری بر نقش‌آفرینی فطرت کمال طلب به معنای نفی سایر علت‌های مؤثر در تکامل اجتماعی همچون تضاد و انتخاب طبیعی نیست، بلکه در دیدگاه ایشان این دو علت در طول فطرت کمال طلب انسان، در تکامل اجتماعی نقش ایفا کرده و موجب تسریع تکامل جامعه می‌گردند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۰۲؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۲۱۰).

فطرت تعیین‌کننده غایت تکامل اجتماعی

مسئله آینده حرکت تکاملی جامعه در یک طبقه‌بندی کلان، از دو منظر قابل بررسی است: اول از منظر دین و داده‌های وحیانی. بررسی آینده جامعه از این منظر که بحثی ارزشمند و در عین حال دست‌یافتنی‌تر نسبت به نگاه دوم است، مستلزم جست‌وجو در آموزه‌های ادیان آسمانی، به‌ویژه اسلام است. در اسلام، به روشنی آینده روشن و هدف‌داری برای جامعه ترسیم شده است. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

(انبیاء: ۱۰۵)؛ ما در کتاب زبور این مطلب را یادآوری کردیم که این زمین که اکنون مورد کشمکش میان متقیان و پاکان از یک طرف و ناپاکان از طرف دیگر است، از آن اهل حق است و آنها وارث مطلق زمین می‌شوند، تمام زمین در اختیار حق پرستان قرار می‌گیرد، دیگر اهل باطل نقشی ندارند (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۲۷۰).

دوم از منظر تعقل و دستاورد اندیشه انسانی. این منظر که نگاهی فلسفی یا مبتنی بر تجربه عقلانی انسان به جامعه است، همراه با سؤالات و ابهامات متعدد مواجه است. بررسی آینده تکاملی جامعه از این منظر، مورد توجه این بخش است. برای شناخت غایت تکاملی جامعه ابتدا باید انواع تکامل‌هایی که ممکن است، در جامعه رخ دهد شناسایی شود. علامه طباطبائی و استاد مطهری، در این رابطه سه نوع تکامل برای جامعه شناسایی می‌کنند:

الف. تکامل در رابطه نوع رابطه انسان‌ها با طبیعت؛ ب. تکامل در رابطه نوع روابط انسان‌ها با یکدیگر؛ ج. تکامل در رابطه ارزش‌های حاکم بر انسان‌ها (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۹۸؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۵۳۷-۵۳۵).

بنابراین، جامعه می‌تواند در روند تکاملی خود در هر سه زمینه فوق و یا برخی از آنها تکامل یابد. با این حال، آنچه همواره مورد پرسش اندیشمندان اجتماعی بوده، این است که جامعه در سیر تکاملی خود در چه زمینه‌هایی تکامل خواهد یافت. به عبارت دیگر، مطابق آنچه در مورد تکامل اجتماعی بیان شد، تکامل اجتماعی به مثابه فرایند پیوسته‌ای از تحولات جامعه است که طی آن، بر اندوخته‌ها و ظرفیت‌های جامعه افزوده می‌شود؛ و آنچه مورد سؤال است، اینکه جامعه در این روند، در چه زمینه‌هایی بر اندوخته‌ها و ظرفیت‌های خود می‌افزاید و تکامل می‌یابد.

تکامل جامعه در زمینه رابطه انسان با طبیعت و همچنین، تکامل در نوع روابطی که انسان‌ها با یکدیگر برقرار می‌کنند، در ادبیات جامعه‌شناسی تحت عنوان تکامل ساختاری قابل پیگیری است. این دو نوع تکامل، به پیچیده شدن و تخصصی شدن ساختارها، نظام‌ها و شیوه‌هایی که جامعه در جهت تأمین نیازهای مادی و نیز در جهت بقا و استمرار جامعه ایجاد کرده است، اختصاص دارد. ویژگی این دو نوع تکامل، این است که بر پایه دانش و خلاقیت انسان قرار دارند و هر چه انسان در این جهت تکامل بیشتری یابد، جامعه نیز در این دو زمینه تکامل بیشتری خواهد یافت. بر این اساس، در این دو نوع تکامل بحث ارزش، خوب و بد، بایدونباید مطرح نیست. تکامل در نوع ارزش‌های حاکم بر انسان‌ها در ادبیات جامعه‌شناسی تحت عنوان «تکامل ارزشی» قابل پیگیری است. این نوع تکامل، به پیچیده شدن و تخصصی شدن ساختارها و نظام‌های اجتماعی توجهی ندارد، بلکه بر ارزش‌های حاکم بر جامعه نظر دارد. اینکه بر جامعه ارزش‌های مادی و معطوف به نیازهای زیستی حاکم باشد و یا اینکه ارزش‌های معنوی و معطوف به گرایش‌های ماورایی و قدسی بر جامعه حاکم باشد. از این رو، در این نوع تکامل برخلاف دو نوع تکامل قبلی، بحث ارزش، مطلوبیت و داروی بین ارزش‌ها مطرح است. برای تبیین بهتر موضوع غایت تکاملی جامعه در دو عرصه، تکامل ساختاری جامعه و تکامل ارزشی جامعه به صورت جداگانه مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

الف. آینده تکامل ساختاری جامعه

اندیشمندان علوم اجتماعی غربی، از این منظر غایت جامعه را به سوی پیچیدگی و تخصصی شدن فزاینده ساختاری جامعه ترسیم کرده‌اند. از نظر اسپنسر، تکامل یک توسعه تک‌خطی مداوم و ثابت است که طی آن هر چیزی در جهان

به‌طور مداوم مرکب‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. وی تکامل جوامع را به این صورت تعریف می‌کند: «وضعیتی نسبتاً نامعلوم، نامنسجم و همگن به وضعیتی نسبتاً مشخص، منسجم و ناهمگن تغییر می‌کند» (دیلینی، ۱۳۸۷، ص ۷۴). بنابراین، به عقیده وی جامعه همواره به سوی تمایز هر چه بیشتر بخش‌ها، سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی پیش می‌رود و از رهگذر چنین تمایزی، روابطی به مراتب پیچیده‌تر و منسجم‌تر بر ساختار و نظام اجتماعی حاکم می‌گردد.

دورکیم نیز به‌عنوان یکی دیگر از نظریه‌پردازان تکامل‌گرا، غایت تکاملی جامعه را در تمایز و همبستگی هر چه بیشتر جوامع می‌داند که آن را تحت عنوان «همبستگی» یا «انسجام اجتماعی» توضیح می‌دهد. به عقیده وی، جامعه از همبستگی مکانیکی که در آن تقسیم کار پایین و سطح بالایی از یکپارچگی وجود دارد، به سوی همبستگی ارگانیکی که تقسیم کار پیچیده و سطح پایین یکپارچگی وجود دارد، در حال تکامل است (کینلاک، ۱۳۹۳، ص ۱۰۰-۱۰۶).

پارسونز، به‌عنوان یکی دیگر از نظریه‌پردازان تکامل‌گرا اشاره می‌کند که تکامل اجتماعی مشابه تکامل زیستی است، اگرچه مکانیسم‌های واقعی تحول آنها متفاوت است. «پارسونز مدعی است که تکامل اجتماعی می‌تواند به‌عنوان فرایند تمایز فزایندهٔ نهادهای اجتماعی، به‌تدریج که جوامع از شکل‌های ساده به پیچیده‌تر حرکت می‌کنند، تحلیل شود» (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۶۸۸-۶۸۸). پارسونز، همچون اسپنسر و دورکیم، در تحلیل تکامل جامعه، ساخت اجتماعی و روابطی را که انسان‌ها در جهت حفظ، بقا و تداوم جامعه شکل داده‌اند، محور تحلیل‌های خود قرار داده است.

مارکس نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان تکامل‌گرا معتقد است: هر جامعه‌ای در هر مرحله از توسعه تاریخی دارای یک ساخت اقتصادی است که این امر را «شیوه تولید کالا» نامیده است. برای توضیح بیشتر این امر مارکس تاریخ را به پنج مرحله که هر مرحله با یک نوع شیوه تولید خاص مشخص می‌شود، تقسیم می‌کند (واگو، ۱۳۷۳، ص ۴۷). مطابق دیدگاه مارکس، تغییر در شالودهٔ اقتصادی یا زیرساخت منجر به تغییراتی در روساخت - نهادهای سیاسی، حقوقی و فرهنگی می‌گردد (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۶۸۶). براین اساس، جامعه با پیمودن مراحل یا تکامل در بنیان اقتصادی در سایر ابعاد جامعه همانند نهادهای اجتماعی و فرهنگی نیز تکامل می‌یابد. مارکس در تحلیل خود از تکامل جامعه، ساخت اقتصادی و روابطی را که انسان‌ها معطوف به تأمین نیازهای مادی خود ایجاد می‌کنند را در کانون توجه خود قرار داده است.

وبر به‌عنوان یکی دیگر از نظریه‌پردازان تکامل‌گرا، با قرار دادن کنش اجتماعی در کانون تحلیل‌های خود، کنش اجتماعی را بر حسب سطوح عقلانیت به چند نوع تقسیم می‌کند: الف. کنش اجتماعی سنتی (رفتار مبتنی بر عادت و تعریف شده طبق سنت)؛ ب. کنش اجتماعی عاطفی (رفتار احساسی)؛ ج. کنش عقلانی در جهت ارزش‌های غایی (کنش اجتماعی تعریف شده از طریق مجموعه خاصی از ارزش‌ها یا اخلاقیات)؛ د. کنش عقلانی در جهت اهداف فردی (هنگامی که رابطه اهداف، ابزارها و نتایج مترتب بر آنها همگی بر حسب عقلانیت تفسیر می‌شود). بنابراین، وی با قرار دادن کنش اجتماعی بر روی پیوستاری از عقلانیت، به بررسی شرایط تکامل آن، در وضعیتی که کنش اجتماعی از حالت سنتی به عاطفی و ایدئولوژیکی و از آن به حالت بسیار عقلانی در می‌آید، پرداخت (کینلاک، ۱۳۹۳، ص ۱۵۱-۱۵۶). همچنین، وبر معتقد است: سیر پیش‌روندهٔ عقلانیت و توسعهٔ دیوانسالاری به نحوی انعطاف‌ناپذیر همچنان ادامه خواهد یافت. با این وجود، چنین تحولی کافی نیست که طبیعت دقیق نظام‌های سیاسی یا شیوه زندگی،

اندیشه و اعتقاد انسان‌های فردا را بتوان از پیش تعیین کرد (آرون، ۱۳۸۲، ص ۵۸۶). به عبارت دیگر، اگرچه وبر بر عقلانیت فزاینده در آینده تأکید دارد، با این وجود مفهوم «عقلانیت»، فاقد هرگونه جهت‌گیری مابعدالطبیعی است که بتواند صیوروت جهانی را در یک جهت معین سوق داده و آن را به سوی یک هدف غایی که قابل پیش‌بینی از لحاظ نظری باشد، بکشاند (فرونده، ۱۳۶۸، ص ۲۶). بنابراین، وبر با قرار دادن کنش اجتماعی در کانون تحلیل‌های خود، تکامل جامعه را از لحاظ ساختاری به سوی عقلانیت فزاینده تفسیر می‌کند. اوج چنین عقلانیتی را می‌توان در سازمان‌های بروکراتیک که در آن کنش اجتماعی انسان‌ها به شدت تخصصی و پیچیده شده است، مشاهده کرد.

به اعتقاد علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری، آینده تکامل ساختاری جامعه مثبت خواهد بود، و روند تحولات جامعه به سمت هر چه پیچیده شدن و تخصصی گشتن از جهت ارتباط با طبیعت و ارتباط با انسان‌های دیگر خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸۶؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ۵۱۵-۵۱۶). بر اساس آنچه بیان شد، فطرت کمال‌طلب انسان، با تأثیر بر روند تحولات جامعه، جامعه را از دو جهت ارتباط انسان‌ها با طبیعت و ارتباط انسان‌ها با یکدیگر تحت عنوان ساختار جامعه، تکامل می‌بخشد. فطرت انسان از این جهت که کمال‌طلب است همواره جامعه را به سمت ساختارهای منسجم و پیچیده سوق می‌دهد تا از این رهگذر شیوه‌ها و روش‌هایی که به شکلی بهتر و کارآمدتر نیازی را که انسان به ارتباط با طبیعت و انسان‌های دیگر در جهت کمال خود دارد را تأمین نماید.

ب. آینده تکامل ارزشی جامعه

متفکران غربی به غیر از تنی چند همچون کنت و مارکس، عمدتاً منکر تکامل ارزشی جامعه در آینده شده‌اند. اسپنسر، از نوعی طبیعت‌گرایی دفاع می‌کند که اصلاً تدبیری ماوراء طبیعی در آن جایی نداشت. به عقیده وی، تکامل اجتماعی هم مانند تکامل زیستی، امری طبیعی و فرایند خودجوشی است که امور ماوراء طبیعی و حتی اراده انسان نمی‌تواند در آن مداخله کند (خاتمی، ۱۳۹۶، ص ۴۳۲). دورکیم، به صراحت استدلال می‌کرد که اگرچه جوامع بشری از نظر ساختاری به واسطه تقسیم کار فزاینده، همبستگی بیشتری یافته و تکامل می‌یابند، اما هیچ افزایشی در خوشبختی به وجود نمی‌آید (کالینز، ۱۳۸۶). همچنین، در اندیشه وبر نباید مفهوم عقلانی شدن را با مفهوم به اصطلاح «عقلانیت موجود» در تاریخ که حامل صیوروت انسانی در فرایند ترقی جهانی است و فرجام آن پیروزی عقل در معنای شکوفایی عدالت حقیقی، تقوای واقعی، برابری و صلح در پی خواهد داشت، اشتباه کرد. عقلانیت شدن، نتیجه تخصص‌گرایی علمی و افتراق فنی است که مخصوص تمدن غربی است (فرونده، ۱۳۶۸، ص ۲۴).

علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری برخلاف دیدگاه رایج در میان اندیشمندان غربی، علاوه بر اینکه تکامل اجتماعی را در ساحت ساختاری و صورت‌بندی‌های اجتماعی می‌پذیرند که به تدریج بر پیچیدگی و تخصصی شدن آنها افزوده می‌گردد، تکامل اجتماعی در زمینه ارزش‌های حاکم بر انسان‌ها را نیز باور دارند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۸؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۴۲؛ همو، ج ۲۲، ص ۶۸۵؛ همو، ج ۶ ص ۶۳۸؛ ج ۲۳، ص ۷۳۰-۷۳۳). جامعه همان‌گونه که در عرصه ساختاری خود در طول زمان تکامل می‌یابد، در عرصه ارزشی نیز تکامل می‌یابد؛ با

این تفاوت که مقدار سرعت پیش‌روی هر دو به یک میزان نیست (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۵۱۱). البته شهید مطهری، خاطر نشان می‌کند که سیر تکامل جامعه، بخصوص از حیث ارزشی، همواره صعودی و اصطلاحاً تک‌خطی نیست (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۶۲؛ ج ۱۵، ص ۵۷)، بلکه سیر تکامل جامعه از این حیث با فراز و نشیب همراه است؛ منتهی به‌طور کلی و در مجموع، روند تکاملی خواهد داشت (همان، ج ۱۵، ص ۵۷).

جامعه به‌واسطه هدف مشترکی که میان همه انسان‌ها وجود دارد، وحدت و انسجام می‌یابد، به نحوی که می‌توان هدف مشترک را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان موقوم جامعه دانست. از این رو، می‌توان گفت: بدون هدف مشترک جامعه‌ای نیز شکل نخواهد گرفت (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۹). از سوی دیگر، چنانچه بیان شد جامعه علی‌رغم وجود مستقلی که دارد، ابزاری در جهت تحقق کمال انسان‌هاست. انسان‌ها از آن جهت که وجودی مادی - معنوی دارند، دو گونه کمال نیز برای آنها متصور است. بنابراین هدف مشترک، متأثر از وجود مادی - معنوی انسان‌ها، می‌تواند مادی و معطوف به نیازهای زیستی و طبیعی انسان‌ها باشد و یا اینکه معنوی و معطوف به گرایش‌های معنوی و قدسی آنها باشد. شکل‌گیری و سامان یافتن ساخت و نظام جامعه بر پایه این دو نوع هدف، باعث شکل‌گیری دو نوع ساخت و نظام اجتماعی با خصوصیات متفاوت می‌گردد. ساخت و نظام اجتماعی معطوف به هدف معنوی دارای دو ویژگی مهم تعاون و عدالت است (همان، ص ۱۹۴-۱۹۵). انسان‌ها به‌تدریج نقص‌ها، کاستی‌ها و محدودیت‌های موجود در هدف مادی و نظام اجتماعی برآمده از آن را درک می‌کنند. از این جهت که انسان‌ها میل به کمال مطلق دارند، ساخت و نظام اجتماعی معطوف به هدف معنوی را که از نقص و کاستی کمتری برخوردار است، جایگزین آن می‌کنند. بنابراین، جامعه از حیث ارزشی نیز تکامل می‌یابد و در آینده شاهد تسلط ساخت و نظام اجتماعی معطوف به ارزش‌های معنوی و قدسی خواهیم بود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۸).

آینده جوامع بشری چگونه است؟ این مسئله وابسته است به مسئله ماهیت جامعه و نوع وابستگی روح جمعی و روح فردی به یکدیگر. بدیهی است بنا بر نظریه اصالت فطرت و اینکه وجود اجتماعی انسان و زندگی اجتماعی او و بالاخره، روح جمعی جامعه وسیله‌ای است که فطرت نوعی انسان برای وصول به کمال نهایی خود انتخاب کرده است، باید گفت: جامعه‌ها و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت امر در یکدیگر ادغام شدن سیر می‌کنند و آینده جوامع انسانی، جامعه جهانی واحد تکامل یافته است که در آن، همه ارزش‌های امکانی انسانیت به فعلیت می‌رسد و انسان به کمال حقیقی و سعادت واقعی خود و بالاخره به انسانیت اصیل خود خواهد رسید (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۶۲).

علامه طباطبائی، در پاسخ به این سؤال که چرا انسان فطری تا به حال به دنبال ارزش‌های معنوی و قدسی نرفته است، چنین می‌فرماید:

این انحراف به خاطر بطلان حکم فطرت نیست، بلکه حکم فطرت درست است، لیکن بشریت در تشخیص سعادت واقعی‌اش دچار خطا گردیده و نتوانسته است حکم فطرت را بر مصداق واقعی‌اش تطبیق دهد، که در نتیجه مصداق موهوم را مصداق واقعی پنداشته است و آن سعادت واقعی که صنع و ایجاد برای بشر در نظر گرفته و تعقیبش می‌کند، بالاخره دیر یا زود محقق خواهد شد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۸).

نتیجه‌گیری

انسان‌شناسی خاص علامه طباطبائی و استاد مطهری جایگاه ویژه‌ای در دیدگاه ایشان نسبت به تکامل اجتماعی دارد. انسان در اثر حرکت جوهری طبیعت، ویژگی منحصر به فردی یافته است که طی آن گرایش به کمال مطلق در او نهاده شده است. در اثر این ویژگی انسان برخلاف حیوانات علاوه بر تمایل‌ها و نیازهای مادی، یکسری گرایش‌ها و کشش‌های معنوی نیز یافته است. در نتیجه، انسان برخلاف سایر موجودات، به موجودی تبدیل شده است که سرنوشتش به خودش سپرده شده است و خود بر پایه آگاهی و اراده خود کمال نهایی خود را انتخاب می‌کند. کمال نهایی با توجه به اینکه تمایل‌های مادی هدف نهایی انسان قرار گیرد و یا اینکه گرایش‌های معنوی هدف نهایی انسان قرار گیرد، متفاوت می‌گردد. جامعه اگرچه از ترکیب افراد به وجود آمده است، با این حال وجودی مستقل از افراد دارد. بنابراین، می‌توان از ویژگی‌ها، مشخصات و قوانین حاکم بر آن بحث کرد.

تکامل اجتماعی عبارت است از: روندی پیوسته از سیوروت و تحول صورتبندی‌ها و شکل‌های مختلف اجتماعی که در اثر این روند، جامعه ضمن حفظ جوهر اولیه بر ظرفیت‌ها، اندوخته‌ها و داشته‌های خود می‌افزاید.

تکامل اجتماعی در دیدگاه علامه طباطبائی و استاد مطهری نتیجه تعامل دوسویه میان فطرت انسان‌ها با نظام اجتماعی است. با این حال، مبدأ شروع تحولات تکاملی جامعه، فطرت کمال طلب انسان‌هاست. در نتیجه، فطرت کمال طلب انسان‌ها، علت تکامل اجتماعی محسوب می‌شود.

برای جامعه سه نوع تکامل قابل شناسایی است: الف. تکامل در رابطه با ارتباط انسان‌ها با طبیعت؛ ب. تکامل در رابطه با ارتباط انسان‌ها با یکدیگر؛ ج. تکامل در رابطه با نوع ارزش‌های حاکم بر جامعه. فطرت انسان‌ها از آن جهت که گرایش به کمال مطلق دارد، ساخت و نظام اجتماعی را به سمت پیچیده شدن و تخصصی شدن فراینده در جهت‌هایی از سلطه طبیعت و محدودیت رابطه با انسان‌های دیگر سوق می‌دهد؛ همچنین موجب می‌گردد ساخت و نظام اجتماعی معطوف به ارزش‌های معنوی و قدسی سامان یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. پویایی و روند تغییرات جوامع را می‌توان به دوگونه متفاوت مورد بررسی قرار داد. اول اینکه کل جامعه بشری، از آغاز تا انجام را یک موجود حقیقی واحد به‌شمار آورد و از قوانین حاکم بر این موجود واحد صحبت کرد. دوم اینکه پویایی یک جامعه خاص (طبق این مبنا که همه جوامع از یک هویت و حقیقت واحد برخوردار نیستند) را مورد نظر داشت و در مورد قوانین حاکم بر تحولات آن بحث نمود (کافی، ۱۳۹۳، ص ۶۳). آنچه مورد تأکید این مقاله است، نگاه دوم به پویایی‌های جامعه می‌باشد.
۲. تطور یعنی برآمدن یک نوع از نوع دیگر. به عبارتی در تطور حفظ جوهر اولیه وجود ندارد و از این بحث می‌شود که چگونه پدیده‌ای با یک ماهیت معین به پدیده دیگر با ماهیتی متفاوت تبدیل می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۳۷).

منابع

- آرون، ریمون، ۱۳۸۲، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه محمدباقر پرهام، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان‌العرب*، چ سوم، بیروت، دار صادر.
- بارکر، کریس، ۱۳۸۷، *مطالعات فرهنگی*، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بلیکی، نورمن، ۱۳۹۱، *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، ترجمه سیدحمیدرضا حسینیو همکاران، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پارسانیان، حمید، ۱۳۹۵، *جهان‌های اجتماعی*، چ سوم، قم، کتاب فردا.
- توسلی، غلامعباس، ۱۳۷۶، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، چ ششم، تهران، سمت.
- جمشیدی، مهدی، ۱۳۹۳، *نظریه فرهنگی استاد مطهری*، تهران، فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جمشیدیها غلامرضا و امان‌الله فصیحی، ۱۳۹۰، «جامعه‌شناسی تاریخی در اندیشه شهید مطهری»، *علوم اجتماعی*، ش ۱۷، ص ۵۳-۷۷.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱، *فطرت در قرآن*، چ چهارم، قم، اسراء.
- خاتمی، محمود، ۱۳۹۶، *مدخل فلسفه تکامل زیستی*، تهران، نشر علم.
- دیلینی، تیم، ۱۳۸۷، *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران، نشر نی.
- رابرتسون، یان، ۱۳۷۴، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه حسین بهروان، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راغب‌اصفهان‌ی، ابی‌القاسم‌الحسین، ۱۴۰۴ق، *المفردات فی غریب القرآن*، چ چهارم، بیروت، نشر الکتاب.
- روشه، گی، ۱۳۷۰، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، چ سوم، تهران، نشر نی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *ترجمه تفسیر المیزان*، محمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، اسلامی.
- فروند، زولین، ۱۳۶۸، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چ دوم، تهران، رایزن.
- فولادی، حقیظ‌الله و حمید دهقانیان، ۱۳۹۳، «تغییرها و دگرگونی‌های اجتماعی در اندیشه شهید مطهری»، *اسلام و علوم اجتماعی*، ش ۱۱، ص ۷۱-۹۷.
- کافی، مجید، ۱۳۹۳، *جامعه‌شناسی تاریخی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کالینز، رندال، ۱۳۸۶، «نظریه‌تطورگرایی در جامعه‌شناسی (۱)»، ترجمه محمدجواد محسنی، *معرفت*، ش ۱۱۶، ص ۲۵-۴۷.
- کینلاک، گراهام سی، ۱۳۹۳، *نظریه جامعه‌شناختی تکوین دیدگاه‌ها و پارادایم‌های اصلی آن*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و سیدرحیم تیموری، تهران، جامعه‌شناسان.
- گولد، جولویس و ویلیام کولب، ۱۳۷۶، *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران، مازیار.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۷، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چ چهارم، تهران، نشر نی.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۰، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- واگو، استفان، ۱۳۷۳، *درآمدی بر تئوری‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی*، ترجمه احمدرضا غروی‌زاده، تهران، جهاد دانشگاهی.